



## History Policy; Strategic policy making for the field of history

Abolhasan Fayaz Anush<sup>1</sup>

1. Associate Professor of history Department of Isfahan University, Isfahan, Iran. G-mail: amir.anush2016@gmail.com

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**

**Received:** 16 July 2024

**Received in revised form:**  
01 August 2024

**Accepted:** 05 August  
2024

**Keywords:**

History Policy,  
Transformation in history,  
National Strategy,  
Civilized life.

### ABSTRACT

Representing the past without considering planning for the future has no meaning other than history for history, and this will deprive the knowledge of history from its most powerful ability that is, foresight and planning. But the first step in this way is forward-looking and planning towards the field of history itself. What should we expect from the field of history and how can we make these expectations come true? In order to have an undeniable impact on the fate and future of our civilization, which the attitude towards the knowledge of history has, it is necessary to think about "developing a national strategy for the field of history". A strategy that will open horizons for independence and promotion of our civilization. This is the meaning of "history policy".

This article, relying on the historical thinking method (thinking and reflecting on the historical situation), aims to answer the question "What is the History Policy?" The claim and achievement of this article is that the historical situation of Iranians after the Islamic Revolution has made it inevitable to pay more attention to the discourse of civilization in formulating a history policy that fits our historical conditions.

**Cite this article:** Fayaz Anush, A. (2024). History Policy; Strategic policy making for the field of history. *Theory-Building And Innovation Driven Discussion Panels In Humanities*, 1 (1), 251-271.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/TBIH.2024.10871.1015



# «سیاست تاریخ»؛ طرح‌واره نیل به سیاست‌گذاری راهبردی برای رشته تاریخ

ابوالحسن فیاض‌انوش<sup>۱</sup>

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: amir.anush2016@gmail.com

## چکیده

## اطلاعات مقاله

تاریخ نه تنها باید "گذشته انسان" را بازنمایی کند بلکه باید این بازنمایی به گونه‌ای محقق شود که جهت برنامه‌ریزی برای "آینده انسان" مورد استفاده قرار گیرد. بازنمایی گذشته بدون عنایت به برنامه‌ریزی برای آینده، معنایی جز تاریخ برای تاریخ ندارد و این امر، دانش تاریخ را از توانمندترین ظرفیت و انتظاری که از آن می‌رود، یعنی آینده‌نگری و برنامه‌ریزی، محروم خواهد ساخت. اما نخستین گام در این راه، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی نسبت به خود رشته تاریخ است. باید پرسید ما از رشته تاریخ چه انتظاراتی داریم و چگونه می‌توانیم این انتظارات را محقق سازیم؟ به جهت اثرگذاری غیر قابل انکاری که هرگونه تلقی نسبت به دانش تاریخ بر سرنوشت و آینده تمدنی ما می‌گذارد، اندیشیدن به "تدوین یک راهبرد ملی برای رشته تاریخ" یک ضرورت است. راهبردی که بتواند در جهت استقلال و ارتقای زیست تمدنی ما افق‌گشایی کند. "سیاست تاریخ" تعبیری است که به این ضرورت اشاره دارد.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۵

## واژه‌های کلیدی:

سیاست تاریخ، تحول در تاریخ، راهبرد ملی، زیست تمدنی.

این مقاله با اتکا به روش تاریخ‌اندیشانه (اندیشیدن و تأمل در مورد وضعیت تاریخی) در صدد است پاسخی برای این پرسش که "سیاست تاریخ چیست؟" عرضه کند و اهمیت پرداختن به سیاست‌گذاری راهبردی برای تحول در رشته تاریخ را خاطر نشان سازد. ادعا و دستاورد این مقاله این است که وضعیت تاریخی ما ایرانیان پس از انقلاب اسلامی ضرورت بذل توجه هر چه بیشتر به گفتمان تمدن‌سازی در تدوین یک سیاست تاریخ متناسب با شرایط تاریخی ما را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

استناد: فیاض‌انوش، ابوالحسن (۱۴۰۳). «سیاست تاریخ»؛ طرح‌واره نیل به سیاست‌گذاری راهبردی برای رشته تاریخ. کرسی‌های نظریه‌پردازی

و نوآوری در علوم انسانی، ۱(۱)، ۲۷۱-۲۵۱.



© نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/TBIH.2024.10871.1015

## ۱. پیشگفتار

### ۱-۱. تعریف موضوع

یک جای کار دانشگاه‌های ما در تدریس و پژوهش تاریخ می‌لنگد! ما سالیان متمادی است که مطالعات تاریخی‌مان را کم و بیش بدون در نظر گرفتن نقش و جایگاهی که علم تاریخ در استقلال و اعتلای تمدنی ما می‌تواند داشته باشد دنبال می‌کنیم و بیش از همه با این رشته به سان دستاویزی برای ارتقاء و ترفیع شغلی خویش معامله می‌کنیم و بدتر این که این رویه را به یک فضیلت حرفه‌ای تبدیل کرده‌ایم. بسیاری از ما از هزینه و بهایی که برای چاپ مقالات‌مان در نشریات پژوهشی داخلی و ژورنال‌های خارجی می‌پردازیم و یا اجرتی که بابت راهنمایی و مشاوره پایان‌نامه‌های تحصیلی دریافت می‌کنیم آگاهیم؛ اما کمتر از آن، از بهایی که با غفلت از ساماندهی وضعیت نامطلوب این رشته از کیسه علم تاریخ می‌پردازیم باخبریم و بسی کمتر از آن در مورد این حقیقت که «ارزش واقعی مطالعات تاریخی در نقش‌آفرینی آن در اعتلای زیست تمدنی ماست» تأمل می‌کنیم. ما بیش از آن که در اندیشه ساماندهی، بهبود، تحول و ارتقای رشته تاریخ باشیم، رشته تاریخ را در جهت ساماندهی و بهبود زندگی‌های شخصی خویش به خدمت گرفته‌ایم. ما «سیاست تاریخ» نداریم!

بیان عمق ادباری که علم تاریخ از این نحوه تاریخ‌ورزی ما، با آن دست به گریبان است نسبتاً دشوار است. مشکل من در این مقاله آن نیست که بگویم چه باید بکنیم تا از این وضعیت نامطلوب گذر کنیم. مشکل من در نحوه گفتن و شرح دادن این وضعیت است به گونه‌ای که بتواند به اراده‌ای جمعی برای برون رفت از این وضعیت بینجامد. مسلماً کافی نیست که فقط به وصف وضعیت نامطلوب و یا گلایه از آن پردازیم؛ بلکه باید به شناخت موانع معرفتی‌ای که مسبب این وضع نامطلوب‌اند پرداخت و در صدد اصلاح آن برآمد. من بر این گمانم که غالب دانشوران رشته تاریخ از وضعیت نامطلوب موجود ناخرسندند و هر کدام هم احتمالاً راه‌های برون‌رفتی را از این وضعیت می‌توانند پیشنهاد دهند. من هم به عنوان یک دانشجوی تاریخ در این مقاله تلاش خواهم کرد تا آنچه را به زعم خود حلقه مفقود در تحول رشته تاریخ می‌دانم با خوانندگان در میان گذارم. بنابراین «سیاست تاریخ» می‌کوشد دریچه‌ای به سوی وضعیت مطلوب بگشاید. در این مقاله ابتدا کوشش خواهد شد به این پرسش پاسخ داده شود که «منظور از سیاست تاریخ چیست؟» و سپس با بهره‌گیری از تأمل و اندیشه‌ورزی در وضعیت رشته تاریخ و شرایط تاریخ معاصر کشورمان (تاریخ‌اندیشی)، ضرورت گذار از گفتمان ملت‌سازی به گفتمان تمدن‌سازی برای تدوین یک سیاست تاریخ متناسب با شرایط تاریخی کنونی تبیین گردد. امیدوارم

طرح این بحث بهانه‌ای گردد برای به میدان آمدن دیگر پیشنهادها. من می‌دانم که به مبحثی ورود می‌کنم که با یکی دو مقاله نمی‌توان حق آن را ادا کرد و پیش‌بینی می‌کنم که فرم و صورت‌بندی این مقاله نتواند رضایت بسیاری را در پی داشته باشد؛ اما امیدوارم خوانندگان محترم بیشتر بر پیام و محتوای این مقاله تمرکز کنند و نه بر فرم آن.

## ۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

در هر جامعه‌ای تمامی رشته‌های علمی در نسبتی که با زیست تمدنی آن جامعه برقرار می‌کنند از رسالت و نقش آفرینی خاص خود برخوردار می‌گردند. از این رو برای هر رشته علمی سیاست‌گذاری مبتنی بر ظرفیت‌های آن رشته تدوین می‌شود تا کارورزان آن رشته بتوانند فعالیت‌های علمی خود را متناسب با ارتباطی که با زیست تمدنی انسانها دارد سامان‌دهی کنند. سیاست‌گذاری‌های علمی در هر جامعه‌ای نشان‌دهنده نگاه راهبردی به تک تک رشته‌های علمی است و موجب هم‌افزایی فعالیت‌های کارورزان هر رشته علمی در جهت ارتقای زیست تمدنی آن جامعه خواهد شد. سیاست‌گذاری‌های علمی بر اساس چشم‌اندازی کلان از فرصت‌ها و تهدیدهایی که در برابر جامعه قرار دارد و مساهمتی که هر رشته علمی برای بهره‌مندی از فرصت‌ها و برطرف کردن تهدیدها می‌تواند داشته باشد تدوین می‌شود. رشته تاریخ نیز از این امر مستثنی نیست. اما با نظری به وضعیت فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی رشته تاریخ در دانشگاه‌های ما به نظر می‌رسد از جمله عواملی که منجر به ضعف تأثیرگذاری قابل‌انتظار در این رشته دانشگاهی گردیده است، فقدان اراده برای اندیشه‌ورزی جدی و معطوف به نتیجه و دستاورد ملموس در باره این گونه سیاست‌گذاری هاست. هدف این نوشتار در درجه اول توجه دادن مخاطبان به اهمیت این موضوع و در پی آن تلاش برای به دست دادن طرح‌واره‌ای در زمینه سیاست‌گذاری برای رشته تاریخ مبتنی بر تجربیات تاریخی جامعه ایرانی در یک‌صد سال اخیر است.

## ۳-۱. پرسش‌های پژوهش

در این نوشتار پرسش اصلی این است که معنا و مفهوم "سیاست تاریخ" چیست؟ و در پی آن تلاش می‌شود به این سوال پاسخ داده شود که با توجه به تحولات تاریخی که کشور ما در یک قرن اخیر و به خصوص پس از انقلاب اسلامی پشت سر گذاشته است اکنون به چه گفتمانی برای بازآرایی سیاست‌گذاری برای رشته تاریخ نیازمندیم؟

## ۴-۱. پیشینه پژوهش

نگاهی به ادبیات تولید شده در زمینه سیاست‌گذاری برای رشته‌های علمی در کشورمان نشان از آن دارد که رشته تاریخ در این میان مورد غفلت جدی واقع شده است. در کارنامه فرهنگستان علوم و یا شورای عالی انقلاب فرهنگی برودادهایی که ناظر به چنین فعالیتی برای برخی رشته‌های دانشگاهی باشد دیده می‌شود اما برخی رشته‌ها و از جمله رشته گویا در این برودادها جایگاهی در خور پیدا نکرده‌اند. در دو دهه اخیر شورای عالی انقلاب فرهنگی با تمرکز بر آنچه "تحول و ارتقای علوم انسانی" خوانده شده است کارگروه‌هایی را برای غنابخشی و روزآمدسازی اغلب رشته‌های علوم انسانی و از جمله رشته تاریخ شکل داده و این کارگروه‌ها فعالیت‌هایی را نیز انجام داده‌اند اما به زعم من که تجربه چندین سال همکاری با "کارگروه تحول و ارتقای رشته تاریخ" را دارم هنوز تا رسیدن به اراده‌ای جدی و همگانی در جهت تدوین یک سیاست‌گذاری راهبردی برای رشته تاریخ فاصله داریم. گرچه تا کنون مقالات و نوشتارهای معدودی با هدف آسیب‌شناسی وضعیت آموزش و پژوهش دانشگاهی در رشته تاریخ تولید شده است<sup>۱</sup> اما تبیین مفهوم "سیاست‌گذاری راهبردی برای رشته تاریخ" (سیاست تاریخ) برای نخستین بار است که در این مقاله به معرض داوری کارورزان رشته تاریخ قرار می‌گیرد تا سرآغازی گردد برای به میدان آمدن دیگر نظرات و منجر به تولید ادبیاتی گردد که این دغدغه را در مجامع دانشگاهی رشته تاریخ فراگیرتر سازد.

### ۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

این نوشتار عمدتاً حاصل "تاریخ‌اندیشی" نویسنده است و نه تاریخ‌پژوهی به سبک متعارف. به عبارت دیگر سنخ کار که از نوع ایده‌پردازی است به گونه‌ای است که تجربیات و تأملات شخصی نویسنده جانمایه کار را فراهم آورده است و نه لزوماً فیش‌برداری از منابع و ارجاع‌دهی به آنها. محدود بودن ارجاعات در متن نیز به اقتضای همین امر می‌باشد. چارچوب نظری مقاله برگرفته از ایده افلاطونی در زمینه نظام حکمرانی است که با عنوان فرمانروا-فیلسوف شناخته می‌شود. مقاله حاضر نیز با طرح تعامل میان مورخان و سیاست‌گذاران به پدیده‌ای اشاره دارد که می‌توان از آن با عنوان سیاست‌گذار-مورخ تعبیر کرد.

### ۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱. برای نمونه دو کتاب که مجموعه مقالات و گفتگوهای مورخان معاصر ایران است و به برخی از مباحث این چنینی در لابلای آنها اشاره شده است معرفی می‌شود: گستره تاریخ؛ گفتگوهای مسعود رضوی با تاریخ‌نگاران ایران، تهران، هرمس: ۱۳۸۹ و نقد تاریخی، به کوشش حبیب‌الله اسماعیلی و منیر قادری، تهران، خانه کتاب: ۱۳۸۹.

## ۱-۲. سیاست تاریخ

تاریخ به منزله یک رشته دانشگاهی پیوندی استوار با واقعیت‌های زیست اجتماعی مورخان دارد. اما هدفی که تاریخ‌نویسان و تاریخ‌پژوهان برای خود به عنوان یک رسالت علمی تعیین کرده‌اند، در یک عبارت کوتاه خلاصه می‌شود؛ بازنمایی صرف گذشته از طریق توصیف و یا تبیین واقعیت‌های تاریخی. غالباً این گونه تلقی می‌شود که رشته تاریخ قرار است با بازنمایاندن واقعیت‌هایی که بشر از سر گذرانده است، درکی روشن‌گر از حوادث و تحولات زندگی گذشته بشر در ساحت‌های مختلف حیات اجتماعی‌اش به مخاطبان خود - که در درجه اول دانشجویان این رشته هستند - ارائه نماید؛ درکی که بتواند مخاطبان را در جهت فهم هویت خویش در لایه‌های مختلف فرهنگی و تمدنی یاری‌رسان باشد.

به موازات تلاش برای تحقق این هدف (بازنمایی و تبیین واقعیت‌ها)، دغدغه‌ای دیگر نیز نسبت به دانش تاریخ وجود داشته است و آن این که چگونه می‌توانیم اطمینان - ولو نسبی - حاصل کنیم که آنچه را دانش تاریخ به عنوان بازنمایی و تبیین واقعیت‌ها در اختیار ما می‌گذارد، موجه است و تا چه حد می‌توانیم به نتایج تلاش‌های مورخان به عنوان یک علم اطمینان داشته باشیم؟ این جا محملی است که مباحث فلسفه علم تاریخ مجال ظهور و بروز یافته‌اند. فلسفه علم تاریخ تکاپویی است برای ارزیابی و اعتبارسنجی منطقی تاریخ به مثابه سنجی از دانش بشری. بحث در باب الزامات، محدودیت‌ها و ظرفیت‌هایی که تاریخ را به عنوان یک رشته دانشگاهی اعتبار می‌بخشد، در فلسفه علم تاریخ است که مجال طرح می‌یابد و در دهه‌های اخیر - به موازات نضج‌گیری مباحث فلسفه علم در محافل دانشگاهی ایران - در رشته تاریخ نیز بدان پرداخته شده است. پرداختن به فلسفه علم تاریخ در میان مورخان به معنای آن است که آنان کم و بیش سر از لاک عادات خود در آورده و به رشته خود از جنبه بیرونی و عقلانی نیز اعتنا می‌کنند. با پرداختن به فلسفه علم تاریخ گرچه افق دید و بینش مورخان توسعه می‌یابد و ظرفیت‌های دانش تاریخ افزون می‌شود؛ اما هنوز تا بهره‌مندی حداکثری از ظرفیت‌های دانش تاریخ باید یک گام دیگر طی شود. این گام، مقوله «سیاست‌گذاری راهبردی برای دانش تاریخ» است.

سیاست‌گذاری راهبردی برای دانش تاریخ که از این پس در این مقاله با تعبیر کوتاه‌تر "سیاست تاریخ" از آن یاد خواهد شد، یعنی کلیه فعالیت‌هایی که برای «بهره‌مندی حداکثری از ظرفیت‌های دانش تاریخ» اتخاذ می‌گردد تا این علم بتواند زیست تمدنی بهتری را به ارمغان بیاورد. تلقی بسیط و عمومی این است که برای بهره‌مندی از دانش تاریخ فقط کافی است که دو فعالیت انجام شود: اقدام به نگارش و پژوهش رخداده‌ها (تاریخ‌نگاری) که فعالیت مورخان است و اهتمام به مطالعه تاریخ

(تاریخ‌خوانی) که فعالیتِ طیف وسیع مخاطبان دانش تاریخ است. در این تلقی عمدتاً بر دو محور تمرکز شده است: مورخان و مخاطبان. در این تلقی، بهره‌مندی از دانش تاریخ نیز در عبرت‌آموزی خلاصه می‌شود و گویی این عبرت‌آموزی نیز به صرف انجام همان دو فعالیت، خود به خود محقق خواهد شد.

اما در سیاستِ تاریخ، "بهره‌مندی حداکثری از ظرفیت‌های دانش تاریخ" اولاً ناظر به نیازهای تمدنی و ثانیاً منوط به انجام سه مرحله فعالیت تحت عنوان مطالعات، برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات است. در مرحله مطالعات این نکته مورد توجه قرار می‌گیرد که دانش تاریخ چه ظرفیت‌هایی برای مساهمت در زیست تمدنی ما دارد و این ظرفیت‌ها چگونه باید فعلیت یابد. در مرحله برنامه‌ریزی‌ها، بر اساس مطالعات انجام شده به ترسیم نقشه راهی برای دانش تاریخ پرداخته می‌شود و در مرحله اقدامات، برنامه‌ریزی‌های انجام شده گام به گام عملیاتی می‌شود. با توجه به تغییر و تحولاتی که به ناگزیر در طی زمان پیش می‌آید و ضرورت‌هایی که ره‌سپردن در طریق تمدن بر ما آشکار می‌سازد، این مراحل نیز باید دائماً و با توجه به مقتضیات جدید مورد بررسی و به‌روز رسانی قرار گیرد. پرداختن به سیاستِ تاریخ، مشارکت و همکاری مورخان و سیاست‌گذاران را می‌طلبد. اما نکته آزاردهنده آن است که غالباً این تعامل به خوبی صورت نمی‌گیرد؛ مورخان اغلب در انزوای آکادمیک خود به تدریس و پژوهش مشغولند و سیاست‌گذاران نیز غالباً بی‌بهره از درک تاریخی مورخان به سیاست‌گذاری می‌پردازند. در صورت تداوم چنین شرایطی، سیاستِ تاریخ نه تنها مجال طرح نمی‌یابد بلکه به فرض مطرح شدن، احتمالاً با مقاومت‌هایی از هر دو سو روبرو خواهد شد. اما از آنجایی که بر این باورم که هر گونه تحول در رشته تاریخ در گام اول منوط به مطرح شدن ضرورتِ بحثِ سیاستِ تاریخ و در گام دوم منوط به تحقق عملی آن است، سعی می‌شود این مقاله فتح بابی برای گام اول باشد.

از آنجایی که نویسنده به عنوان یک دانشجوی تاریخ به این مقوله می‌پردازد این بحث را صرفاً در چارچوب رشته تاریخ پردازش خواهد کرد و دیگران (مورخان و سیاست‌گذاران) را نیز دعوت می‌کند که با بررسی و نقد این نوشتار بر غنای مباحث "سیاستِ تاریخ" بیفزایند.

## ۲-۲. تاریخ و سیاست

از توماس مان نویسنده آلمانی (م: ۱۹۵۵) نقل کرده‌اند که گفته است: «در زمانه ما سرنوشت انسان با هر معنایی که دارد خودش را در قالب سیاست به نمایش می‌گذارد». بسیاری نیز این اظهار نظر او را بزرگ‌نمایی تأثیر سیاست در زندگی بشر دانسته و حتی آن را با لحنی طعنه‌آمیز به ریشخند گرفته‌اند.

مثلاً ویلیام بیتس شاعر ایرلندی (م: ۱۹۳۹) می‌سراید: «چه طور می‌توانم وقتی آن دخترک دلبر رو به رویم نشسته است، حواسم به سیاست باشد. چه سیاست روم و چه سیاست روس؟» (ر.ک: میناگ، ۱۳۸۶: ۷). اما علیرغم این گونه واکنش‌های ناهمدلانه نسبت به میزان تأثیرگذاری سیاست در زندگی انسان، هنگامی که راجع به تاریخ (به مثابه دانش) صحبت می‌کنیم، ادعای توماس مان با سنگینی زائدالوصفی خود را به کرسی می‌نشانند؛ هیچ حوزه‌ای از مناسبات انسانی - و به ویژه دانش تاریخ - از تأثیر سیاست برکنار نیست. دانش تاریخ و سیاست رابطه‌ای دیرپا و نزدیک داشته‌اند. به گونه‌ای که رابطه میان دانش تاریخ و سیاست همواره رابطه‌ای جذاب و به همان میزان پُرچالش بوده است. تاریخ و سیاست دو هم‌زاد هستند؛ تاریخ، سیاست دیروز است و سیاست، تاریخ فردا و این دو در پی دو سؤال اساسی‌اند: چه چیزی ارزش به یاد ماندن دارد؟ (وظیفه تاریخ) و انسان چه باید بکند؟ (مأموریت سیاست).

می‌اندیشم که سه نحو رابطه میان دانش تاریخ و سیاست متصور است:

#### ۱-۲-۲. تاریخ سیاسی

در این جا سیاست زیر قلم تاریخ‌نگاران و مقید به نگاه آنان است. از این منظر تاریخ، سیاست را بازمی‌نمایاند و به عبارتی سیاست، موضوع دانش تاریخ است. مورخ با این هدف به نگارش اقدامات سیاست‌گران می‌پردازد که همچون آینه‌ای، زشت و زیبای عمل حاکمان را در برابرشان قرار دهد و از این رهگذر به تعلیم آنها بپردازد. به قول ابوالحسن بیهقی (م: ۵۶۵ ق) «هیچ کس بدین علم حاجتمندتر از ملوک و امرا نباشد» (بیهقی، ۱۳۶۱: ۱۵). گرچه می‌دانیم که شاگردان این مکتب به ندرت جواز قبولی یافته‌اند! این چیزی است که در نگاه عمومی، تاریخ را به همان می‌شناسند؛ روایت حکومت‌ها و حکومت‌گران و در یک کلام تاریخ سیاسی.

#### ۲-۲-۲. تاریخ سیاست‌زده

در این جا این تاریخ است که زیر مهمیز حاکمان است. از این منظر حاکمان، دانش تاریخ را به بردگی می‌کشانند. سیاست، به مورخ امر و انتظارات خود را به او تحمیل می‌کند. از آنجا که حاکمان بیش از آن که در بند حقیقت باشند در پی موفقیت‌اند، با به استخدام درآوردن دانش تاریخ آن را هر چه بیشتر از پی جویی حقیقت محروم می‌کنند. دلزدگی که تواریخ سیاست‌زده برای مخاطبان پدید می‌آورند حاصل همین امر است. به قول پولوبیوس مورخ رومی (سده دوم ق.م): «اگر تاریخ از حقیقت محروم شود، تنها چیزی که برای ما می‌ماند قصه‌ی یاوه‌ی بی‌حاصلی است» (ر.ک: بارو، ۱۳۹۹: ۶۶). این چیزی



است که در اصطلاحاتی مانند تاریخ‌درباری و یا تاریخ رسمی نمایندگی می‌شود. سیاست در این جا نه در حد و اندازه دغدغه‌ای شریف برای تعالی تمدنی؛ بلکه به سطح سخیف حفظ منافع حاکمان فروکاسته می‌شود. چنین تاریخی مستقیماً هیچ فروبستگی تمدنی را نمی‌گشاید.

### ۳-۲-۲. سیاست تاریخ

در این جا نوعی داد و ستد میان دانش تاریخ و سیاست برقرار می‌شود. از این منظر این تلقی مجال طرح می‌یابد که سیاست برای تاریخ، افق‌نمایی می‌کند و تاریخ برای سیاست، افق‌گشایی. سیاست، دغدغه‌ها و مسائل راهبردی خود را در مقابل دانش تاریخ می‌گذارد و تاریخ، ظرفیت‌های خود را برای حل این مسائل به میدان می‌آورد. آنچه از این داد و ستد حاصل می‌شود ضمن این که هم از سیاست بهره برده است و هم از تاریخ، عملاً از هر دوی این حوزه‌ها مستقل و متمایز است. خصلت اساسی سیاست تاریخ مشورت‌دهی به حاکمیت سیاسی برای پی‌گیری هر چه سهل‌تر و کارسازتر منافع راهبردی است. ادبیات سیاست تاریخ هر چند از پشتوانه "علمی و تحقیقی" بهره‌مند است؛ اما شاخصه اصلی آن برخورداری از رویکردی "عملیاتی و خلاقانه" است؛ عملیاتی است بدین دلیل که باید با اقتضانات نو به نو رویاروی شود و خلاقانه است بدین معنا که باید برای آینده طرح و برنامه ارائه نماید. هدف غایی سیاست تاریخ حفظ و تقویت هویت جمعی از طریق گره‌گشایی از فروبستگی‌های تمدنی با اعتنا به نقش و ظرفیت‌های دانش تاریخ در این گره‌گشایی‌ها است. آنچه محور مقاله حاضر را شکل می‌دهد مربوط به همین رابطه سوم است.

به لحاظ اعتلای زیست تمدنی در یک جامعه، برقراری دادوستد میان تاریخ و سیاست نه یک انتخاب دلخواهانه بلکه یک ضرورت تمدنی است و به همان میزان که جامعه‌ای نسبت به سیاست تاریخ بدون موضع و برنامه ظاهر شود زیست تمدنی او در مخاطره می‌افتد. به قول ویل دورانت «انسان‌ها زمانی متمدن شدند که از طریق عضویت در گروهی متحد و حمایتگر احساس امنیت کردند. دولت‌ها نیز زمانی متمدن می‌شوند که از طریق اعضای وفادار ... احساس امنیت کنند». همو می‌گوید: «تنها زمانی که از بیرون احساس امنیت داشته باشیم، می‌توانیم به نیازهای درونی مان پردازیم و برای ایجاد کشورهایی مرفه و برآوردن خواست‌های جامعه بکوشیم» (دورانت، ۱۳۹۷: ۱۹). تأکید ویل

دورانت بر مسأله امنیت و رفاه<sup>۱</sup> و نقش آنها در روند متمدن شدن به موضوعاتی پرتو می‌افکند که تحقق آنها داد و ستد تاریخ و سیاست را ضروری می‌سازد.

این سوال همیشگی که "انسان چه باید بکند؟" پای سیاست را به میان می‌کشد و اگر لب لباب امر سیاسی عبارت باشد از انتخاب میان امکان‌های متناهی، هرگونه امر سیاسی ضرورتاً اخلاقی خواهد بود، زیرا انتخاب و گزینش‌گری شرط اساسی فعل اخلاقی است. از این رو با هر گونه تلقی که از مطلوب و نامطلوب داشته باشیم، انسان برای گذر از وضع نامطلوب موجود و رسیدن به وضع مطلوب ناموجود دست به اقداماتی می‌زند که منجر به آفرینش عمل اخلاقی می‌گردد. دانش تاریخ نیز برای ثبت و ضبط این اعمال است که وجودش ضروری می‌گردد.

نکته جالب این است که گرچه همزادی تاریخ و سیاست امری است طبیعی و در غالب تاریخ شناخته شده بشر این گونه به نظر می‌رسد که این تاریخ بوده است که برای جاودانه کردن اعمال سیاسی کمر خدمت به آستان سیاست بسته است؛ اما از سوی دیگر سیاست نیز هر گاه که خواسته است اقداماتش با موفقیت بیشتری قرین گردد، هیچ رفیقی، مشفق‌تر از تاریخ نیافته است. خلاصه آنکه به نظر می‌رسد روابطی که میان تاریخ و سیاست برقرار بوده است متنوع و متفاوت بوده است؛ از یک سو سیاست همچو شاگردی در محضر تاریخ تلمذ کرده است (تاریخ سیاسی) و از سوی دیگر، تاریخ به سان خادمه‌ای در خدمت سیاست بوده است (تاریخ سیاست زده). اما رابطه ویژه و تعاملی میان تاریخ و سیاست را باید در سیاست تاریخ به نظاره نشست.

### ۲-۳. سیاست تاریخ؛ چرا و چگونه؟

هر علمی دو سویه دارد: سویه شناختی و سویه اخلاقی. منظور از سویه شناختی یک علم کلیه تلاش‌هایی است که برای درک و فهم روابط میان موضوعات مطرح در آن علم صورت می‌پذیرد. اما سویه اخلاقی در هر علمی، آن دسته از تکاپوهایی را شامل می‌شود که به دنبال پاسخ دادن به این دو پرسش بنیادی‌اند: «این علم، چه فایده‌ای دارد و چگونه می‌توان از فواید آن بهره‌مند شد؟». سویه شناختی در پی «شناخت و بازنمایی واقعیت‌ها» و سویه اخلاقی به دنبال «شکل‌دهی و اثرگذاری بر واقعیت‌ها» است. در سویه شناختی، دغدغه ما کسب آگاهی و دانش است؛ ولی در سویه اخلاقی، به دنبال استفاده عملی

۱. البته من ترجیح می‌دهم به جای کلمه امنیت و رفاه از کلمات "استقلال" و "آزادی" در این مقام استفاده کنم. به زعم من، استقلال و آزادی پوشش‌دهی بیشتر و بهتری در خصوص آرمان‌های انسان‌ها دارند؛ استقلال می‌تواند دربر دارنده امنیت هم باشد و آزادی می‌تواند رفاه را در مفهوم وسیع‌تری نمایندگی کند.

از نتایج دانش به دست آمده هستیم. بنابراین، سویه اخلاقی در هر علمی متکفل سیاست‌گذاری برای استفاده بهینه از نتایج سویه شناختی همان علم است و نکته مهم آن که سویه اخلاقی تأثیری قاطع بر چند و چون سویه شناختی دارد. به عبارت دیگر - بر خلاف باور تنزه‌طلبانه عینیت‌باوران - علم نمی‌تواند در حلاء اخلاقی شکل بگیرد؛ بلکه خواست‌ها، انگیزه‌ها، کشش‌ها، آرمان‌ها و در یک کلام ارزش‌های حاکم بر یک جامعه علمی اند که به شکل و محتوای آن علم سمت و سو می‌دهند.

تاریخ به عنوان یک فعالیت علمی نیز از این قاعده مستثنی نیست. دغدغه اصلی اغلب مورخان متوجه سویه شناختی تاریخ یعنی بازنمایی واقعیت‌های گذشته است. اما اگر این دغدغه بدون اهتمام به سویه اخلاقی انجام شود، تمامی دستاوردهای مورخان می‌تواند صرفاً به یک تفنن شناختی محض تنزل یابد. تفننی که هر چقدر هم که به الزامات روش شناختی اش پای‌بند باشد نمی‌تواند بدون امعان نظر به سویه اخلاقی، ثمره مفیدی به همراه داشته باشد. کلیه پاسخ‌ها و اقدامات در برخورد با این پرسش که «چرا و چگونه باید از دانش تاریخ برخوردار شویم؟»، عملاً مرتبط با همین سویه اخلاقی دانش تاریخ است و ما را وارد عرصه وسیع سیاست تاریخ خواهد کرد. این عرصه را می‌توان به دو حوزه نظری و عملی تقسیم کرد. این پرسش که «چرا باید تاریخ بخوانیم؟» مدخلی است برای ورود به حوزه نظری در باب سیاست تاریخ. به نظر می‌رسد پاسخ بسیط و اجمالی به این پرسش آن است که: اطلاع از تاریخ، از اساسی‌ترین مقومات برای بهبود و اعتلای زیست مدنی انسان است و انسان به عنوان یک حیوان مدنی به هر حال ناگزیر از اطلاع از تاریخ است. به فرض پذیرش این پاسخ، بلافاصله پرسش دوم خودنمایی می‌کند که اگر تاریخ‌دانی، این ظرفیت را دارد که به اعتلای زیست مدنی انسان مدد رساند، «چگونه باید برای تحقق این امر اقدام کرد؟» این پرسش نیز حوزه اقدام و عمل در باب سیاست تاریخ را بر روی ما خواهد گشود.

به گمان من، حلقه اتصال میان دو حوزه نظری و عملی سیاست تاریخ را باید در اصطلاح "واقعیت" جست. توضیح این که: مورخان تمام اهتمامشان مصروف "شناخت واقعیت"‌های تاریخی است و سیاست‌گران تمام اهتمامشان معطوف به "ایجاد واقعیت"‌های سیاسی. این جا ما با دو اصطلاح مواجه می‌شویم که درک و فهم دقیق آن برای دنبال کردن ادامه بحث ضروری است: "شناخت واقعیت" و "ایجاد واقعیت". به‌رغم این که برای پیشبرد و تفهیم مطلب، ناگزیر به تمایز میان "شناخت" و "ایجاد" قائل می‌شویم، در عمل نوعی پیوستگی و در هم تنیدگی میان این دو حوزه وجود دارد؛ نه مورخان می‌توانند فارغ از دغدغه‌های ایجاد واقعیت (که مربوط به حوزه عمل است) به شناخت مطلوب

واقعیت‌ها نائل شوند و نه سیاست‌گران می‌توانند برای خلق و ایجاد واقعیت‌ها بدون برخورداری از شناخت کافی از واقعیت‌ها (که مربوط به حوزه نظر است)، به نحو مطلوب عمل کنند. حتی اگر مورخی با این تصور که وظیفه او صرفاً شناخت واقعیت‌ها (ی تاریخی) است، با التزام خود به پندار عینیت به مطالعه و پژوهش اقدام کند و نفیاً و یا اثباتاً هیچ‌گونه همدلی و یا دغدغه‌خاطری نسبت به اهداف و انگیزه‌های کسانی که به ایجاد واقعیت‌ها مبادرت می‌ورزند (یعنی همان سیاست‌گران) نداشته باشد، نباید از او انتظار ارائه شناخت صائبی از واقعیت‌های تاریخی داشته باشیم. کالینگ‌وود (م: ۱۹۴۳) نسبت به سترون بودن این نحو تاریخ‌نویسی هشدار می‌دهد و در یک تعبیر جسورانه، از چنین مورخانی با عنوان «مورخ در مقام فرد آخته» یاد می‌کند (ر.ک: کالینگ‌وود، ۱۳۹۰: ۴۵۶).<sup>۱</sup> غرض آن است که سرگرم بودن مورخ به شناخت واقعیت‌ها بدون موضع داشتن وی نسبت به ابعاد اخلاقی آن واقعیت‌ها دستاورد ارزشمندی به همراه نخواهد داشت. به همین سیاق می‌توان سیاست‌گرانی را که بدون توجه به دستاوردهای علمی و معرفتی دانش تاریخ وارد صحنه خلق و ایجاد واقعیت‌ها می‌شوند سیاست‌گرانی ابر نامید؛ سیاست‌گرانی که اقدامات و اعمال آنان به لحاظ ارتقای زیست مدنی انسان نتایج ارزشمند و پایداری نخواهد داشت.

برای ملموس‌تر شدن بحث، از یک مثال مدد می‌گیرم: تصور کنید اداره راهنمایی و رانندگی وظیفه خود را نظارت بر عبور و مرور وسائل نقلیه، ثبت تخلفات، گزارش سوانح و کشیدن کروکی تصادفات قرار دهد (شناخت واقعیت‌های ترافیکی) و هیچ برنامه‌ای برای اصلاح مسیرها و تعبیه علائم مناسب راهنمایی و رانندگی در مسیرها و اصلاح فرهنگ عبور و مرور (ایجاد واقعیت‌های ترافیکی) نداشته باشد. چنین اداره‌ای چون در بهترین وضعیت فقط مشغول انجام نیمی از وظایف خویش است، فعالیت او هیچگاه به بهبود وضعیت ترافیکی نخواهد انجامید. مورخان نیز هر چند که "وظیفه اولیه" شان ثبت و تبیین رخدادهاست؛ اما نباید فراموش کنند که "وظیفه اصلی" آنان اعتلای زیست مدنی مخاطبان دانش تاریخ است. بنابراین، اگر مورخان فقط به وظیفه اولیه‌شان دلخوش باشند و از وظیفه اصلی‌شان غفلت ورزند نخواهند توانست هدف غایی دانش تاریخ را که اعتلای زیست مدنی انسان است محقق سازند. اعتلای زیست مدنی انسان در گرو فعالیت توأمان در «شناخت واقعیت‌های تاریخی» و «ایجاد

۱. پیترو خیل مورخ هلندی (م: ۱۹۶۶) تمثیل دیگری را در این زمینه به کار می‌گیرد: «پژوهنده هوشمندی که نمی‌خواهد از اندیشه‌های عملی رشته کار خود با خبر شود، همان‌قدر بزهکار است که راننده‌ای ابتدا چشم‌های خود را ببندد و بعد پا روی گاز نهد» (خیل، ۱۳۷۲: ۱۰۳ و ۱۰۴).

واقعیت‌های تاریخی» است. این جاست که تعامل میان مورخان و سیاست‌گذاران نه در حد و اندازه یک انتخاب دلخواهانه بلکه در قد و قواره یک ضرورت تمدنی برای هر جامعه‌ای که به آینده خویش اهمیت می‌دهد ظاهر می‌گردد.<sup>۱</sup> به هر روی اهتمام مورخان برای ثبت و تبیین گذشته بشر دلیلی بر آن نخواهد بود که برای آینده زندگی بشر بی‌برنامه ظاهر شوند. کار مورخ فقط نظاره‌گری و گزارشگری و تبیین به اصطلاح عینی واقعیت‌های گذشته نیست؛ بلکه توجه به منافع راهبردی جامعه از طریق تأمل در انگیزه‌های خلق و ایجاد وقایع و مشورت دادن به سیاست‌گران برای اثرگذاری در وقوع وقایع آینده نیز هست. این جا لحظه فرخنده تولد سیاست تاریخ است. مورخان و سیاست‌گران، این وظیفه را هنگامی بهتر انجام خواهند داد که در خصوص منافع راهبردی به درک مشترکی رسیده باشند. اما چنانچه در جامعه‌ای با پدیده امتناع مورخان از بذل توجه به منافع راهبردی و استغنا سیاست‌گران از مشاوره با مورخان مواجه باشیم، راه هر گونه سیاست تاریخ مسدود خواهد شد.

#### ۴-۲. پدیده سیاست‌گذار - مورخ

قبلاً ذکر شد که پرداختن به سیاست تاریخ، مشارکت و همکاری مورخان و سیاست‌گذاران را می‌طلبد. منظور از مورخان، همه افراد و انجمن‌هایی هستند که با برخورداری از تحصیلات و وجهه آکادمیک به مطالعات تاریخی اقدام می‌کنند و منظور از سیاست‌گذاران، همه افراد و نهادهای حاکمیتی هستند که با نگاه بلندمدت تمدنی، سیاست‌هایی را در حوزه‌های مختلف زیست انسانی برای تحقق اهداف و منافع ملی یک جامعه ترسیم و تدوین می‌کنند. سیاست تاریخ حاصل نوعی تعامل میان این دو مجموعه برای تحقق عالمانه‌تر و سهل‌تر منافع راهبردی جامعه است. تحقق سیاست تاریخ از یک سو، مستلزم اقبال سیاست‌گذاران به درک و معرفت تاریخی مورخان و از سوی دیگر منوط به حضور مؤثر مورخان در نهادهای سیاست‌گذاری است. مورخانی که صرفاً دغدغه بازنمایی گذشته را دارند و نسبت به سیاست‌گذاری‌هایی که راجع به اکنون و آینده در جریان است اعتنای چندانی ندارند، حتی به درک

۱. آرمانی‌ترین وضعیت برای تحقق این تعامل به گونه‌ای است که تمایز میان مورخان و سیاست‌گران به حداقل خویش برسد؛ یا مورخان در مقام سیاست‌گر ظاهر شوند و یا سیاست‌گران توفیق در آمدن در مقام مورخان را بیابند. تا آنجایی که به دانش تاریخ مربوط است جدایی میان مورخان و سیاست‌گران به بهانه رعایت عینیت روش‌شناختی نتایج مخربی به همراه داشته است. به این سخنان دقت شود: «اکنون ما امپراتوری هستیم و آن‌گاه که دست به عمل بزنیم واقعیت خود را برخواهیم ساخت. و چون منصفانه [یعنی با التزام به قاعده عینیت] نگاه کنید، که چنین خواهید کرد، ما دوباره واقعیت‌های تازه‌ای می‌آفرینیم تا دوباره نیز بنگرید و چنین است رسم ما. ما بازیگران تاریخییم... و شما، تمام شما یان تنها نظاره‌گر رفتار ما خواهید بود...» (مشاور ارشد بوش پسر. به نقل از: جامسکی، ۱۳۹۳: ۳).

گذشته نیز نائل نخواهند شد چه رسد به سیاست‌گذاری برای آینده. بنابراین، مورخان باید حضور در صحنه سیاست‌گذاری - به ویژه سیاست‌گذاری در مورد دانش تاریخ - را وظیفه ذاتی رشته خود بدانند. اگر قرار نیست تاریخ فقط در "گذشته" حبس شود و از آن انتظار داریم به ارائه ایده و نظر راجع به "آینده" هم بپردازد، به ناگزیر باید شاهد حضور مؤثرتر مورخان در سیاست‌گذاری‌ها باشیم. حضور مورخان در سیاست‌گذاری‌ها نه تنها آنان را با ذات و سرشت موضوع اصلی رشته‌شان یعنی سیاست - ورزی به نحو عملی و تجربی درگیر خواهد ساخت و از این رو به لحاظ اعتلای معرفت تاریخی آنان بسیار مفید خواهد بود، بلکه باعث می‌شود که سیاست‌گذاری‌های سیاست‌گذاران، از پشتوانه معرفت و درک تاریخی بهتری برخوردار گردد.

نکته مهم این است که به همان میزان که سیاست‌گذاران و مورخان از زبان و افق دید واحدی برای مفاهیم بر سر منافع ملی برخوردار باشند - یا به اصطلاح، اشتراک در گفتمان داشته باشند - این تعامل با سهولت بیشتر و دستاوردهای بهتری همراه خواهد بود. یکی از مهمترین شرایط برای تسهیل این مفاهیم نیز وجود هر چه بیشتر افرادی است که هم در نهادهای آکادمیک تاریخ و هم در نهادهای حاکمیتی حضور و تردد داشته باشند. باید گفت سیاست‌تاریخ در بنیادی‌ترین مبنای نظری‌اش بر همان ایده مشهور افلاطون در مورد فیلسوف - فرمانروا استوار گردیده است. افلاطون می‌گفت برای راهبری یک جامعه یا باید فیلسوفان فرمانروا شوند و یا فرمانروایان فیلسوف.<sup>۱</sup> ایده فیلسوف - فرمانروای افلاطون در آرمانی‌ترین شکل خود به وحدت یافتن فلسفه‌ورزی و حکمرانی در یک شخص اشاره داشت. مقاله حاضر نیز با طرح تعامل میان مورخان و سیاست‌گذاران به پدیده‌ای اشاره دارد که می‌توان از آن با عنوان سیاست‌گذار - مورخ تعبیر کرد. سیاست‌گذار - مورخ، اشتغالات خود را با حضور و تردد در نهادهای آکادمیک تاریخ و نهادهای سیاست‌گذار حاکمیتی به صورت توأمان دنبال می‌کند. مهمترین

۱. افلاطون در نامه خود معروف به نامه هفتم می‌نویسد: «آدمیان هنگامی از بدبختی‌هایی خواهند یافت که یا فیلسوفان راستین زمامدار جامعه شوند، یا کسانی که زمام امور جامعه را به دست دارند، به فلسفه روی آورند و در آن به اندازه کافی تعمق کنند» (افلاطون، ۱۳۶۶: ۱۹۷۰/۳). در ترجمه دیگر آمده: «... نوع بشر هرگز از رنج و محنت آسودگی نخواهد یافت، مگر آن‌که فلاسفه حقیقی زمامدار امور سیاسی گردند و یا مردان سیاسی به مدد معجزه فیلسوف شوند» (افلاطون، ۱۳۶۸: مقدمه مترجم/۱۵). افلاطون در کتاب پنجم جمهور این نکته را مطرح کرده است که مفاسد تباه‌کننده شهرها و به طور کلی مفاسد نوع بشر هرگز کاسته نخواهد شد «مگر آن‌گاه که در شهرها فلاسفه پادشاه شوند یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند، به راستی و جداً در سلک فلاسفه در آیند و نیروی سیاسی با حکمت توأماً در فرد واحد جمع شود» (افلاطون، ۱۳۶۸: ۳۱۵-۳۱۶).

ویژگی این «افراد ترددی» و یا «دو زیست»<sup>۱</sup> آن است که وابستگی‌ها و تعلقات حزبی و جناحی ملاک فعالیت‌هایشان نیست (و یا بهتر است بگوئیم نباید باشد) بلکه این توانایی و صلاحیت را دارند که منافع راهبردی ملی را در مقاطع دست به دست شدن دولت در میان احزاب و جناح‌ها، همچنان دنبال کنند. به هر حال این فعالیت‌ها طیفی وسیع از تدابیر نرم‌افزاری تا اقدامات سخت‌افزاری را شامل می‌شود و غرض نهایی آن در یک کلام، «تأمین منافع جامعه» و یا به تعبیری دیگر «تحقق راهبردهای ملی» است. به زعم من در رأس تمامی راهبردهای ملی دو مقوله استقلال و آزادی - در وسیع‌ترین معانی آن - قرار می‌گیرند. شأن برجسته استقلال و آزادی در میان سایر راهبردها نیز ناشی از زیربنایی بودن آنها برای تحقق سایر راهبردهاست. این دو راهبرد همدیگر را پشتیبانی می‌کنند و به مخاطره افتادن هر یک، اثری مخرب بر دیگری خواهد داشت.

اما این بحث که چگونه می‌توان مدعای «بازنمایی واقعیت‌ها» را (که هدف مورخان است) با ضرورت «تأمین منافع راهبردی» (که هدف سیاست‌گذاران است) جمع کرد، و این که منافع راهبردی چگونه تعریف می‌شود و نسبت دانش تاریخ با این منافع چگونه تعیین می‌شود، مباحثی است که کمتر بدان پرداخته شده<sup>۲</sup> و این نوشتار می‌کوشد حداقل به صورت طرح بحث، فتح بابی در این زمینه باشد. اهمیت این بحث را آن‌گاه می‌توان دریافت که به این واقعیت تفتن حاصل شود که هر گونه اقدام تحت هر عنوان از جمله بازنگری و یا تحول در رشته تاریخ هنگامی به نتایج امیدوار کننده‌ای می‌انجامد که ذیل بحث سیاست تاریخ بدان پرداخته شود و نه به عنوان بحثی در ذیل «علم تاریخ» و یا حتی در ذیل «فلسفه علم تاریخ».

سیاست تاریخ از این جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که بر خلاف علم تاریخ که دغدغه بازنمایی «گذشته» را دارد و حتی بر خلاف فلسفه علم تاریخ که عمدتاً دغدغه اعتبار بازنمایی «گذشته» را دارد، نگاه سیاست تاریخ عمدتاً متوجه «آینده» و امکانات آن برای بهره‌مندی بیشتر از ظرفیت‌های دانش تاریخ است. شاید بتوان گفت آن‌جایی که تاریخ به مثابه آگاهی از سرگذشت بشر با سیاست به عنوان دغدغه سرنوشت بشر تلاقی می‌کند، همان‌جایی است که سیاست تاریخ، ظهور و بروز می‌یابد. سیاست تاریخ می‌کوشد توجه به دانش تاریخ را از حصار یک تفنن صرفاً عالمانه و آکادمیک خارج

۱. من این اصطلاح‌ها را از کتاب فرمان و دیوان به عاریه گرفته‌ام. ر.ک: اندرسون، ۱۳۹۷: ۲۰۵ و ۱۸۵.

۲. البته کلیه اظهارات و فعالیت‌هایی که به عناوین مختلف دغدغه بازنگری و تحول در رشته تاریخ را دارند عملاً ذیل عنوان سیاست تاریخ قرار می‌گیرند ولو از این اصطلاح استفاده نکرده باشند.

ساخته و از طریق امعان نظر به اهداف و منافع حیاتی جامعه، این دانش را به امکانات و ظرفیت‌های شکل‌دهی به آینده مطلوب‌تری برای بشر در قالب یک برنامه تمدنی پیوند بزند و از رهگذر این اقدام، تجربه‌های گذشته و ظرفیت‌های عظیم کنونی را دستمایه تحقق منافع حیاتی جامعه نماید. اولین نتیجه‌ای که از این جملات حاصل می‌شود آن است که آن دسته از مورخان که سر در لاک خود فرو برده و صرفاً در بند بازنمایی گذشته‌اند و نسبت به مساهمت دانش خود در اعتلای زیست تمدنی غفلت می‌ورزند، نمی‌توانند تفاهم چندانی با ضرورت بحث از سیاست تاریخ نشان دهند!

### ۲-۵. سیاست تاریخ و منافع راهبردی

در بنیادی‌ترین سطح تحلیل، تأمین منافع حیاتی و راهبردی هر جامعه‌ای در گرو شناخت و تقویت هویت ملی آن جامعه است. هر جامعه‌ای بنا بر تعریفی که از هویت خویش در نظر دارد، اقداماتی را نیز در جهت تأمین منافع راهبردی خویش مد نظر قرار می‌دهد. پیوستگی و وثیق میان شناخت هویت و پی‌جویی منافع راهبردی به گونه‌ای است که می‌توان مدعی شد افراد و جوامعی که دچار بحران هویت می‌شوند از شناخت و پی‌جویی منافع حیاتی خود نیز بازمی‌مانند. آنچه که رشته تاریخ را از میان دیگر رشته‌های دانشگاهی متمایز می‌سازد، ارتباط تنگاتنگ آن با موضوع شناخت هویت است. هیچ رشته دیگری آنچنان که رشته تاریخ می‌تواند، توان آن را ندارد که به شناخت ما از هویت‌مان یاری رساند. از این‌رو، برای تأمین منافع حیاتی و راهبردی، حضور دانش تاریخ در عرصه تصمیم‌گیری‌های استراتژیک امری الزامی می‌گردد. این موقعیت برای رشته تاریخ از آن جایی فراهم می‌آید که تاریخ به سان حافظه جمعی عمل می‌کند و برخوردار از هاضمه‌ای قوی برای دربرگرفتن تمامی ابعاد زیست و دانش انسانی است؛ به گونه‌ای که هر علمی برای شناخت پیشینه خود به تاریخ محتاج می‌شود در حالی که رشته تاریخ برای شناخت پیشینه خویش اتکایی جز بر خویش ندارد.

آری! تاریخ برای شناخت هویت، آنچنان خودبنیاد است که به راحتی می‌توان این ادعا را که تاریخ مساوی است با هویت، تصدیق کرد. اما بدیهی است که شناخت هویت همه آنچیزی نیست که انسان بدان نیاز دارد، بلکه حفظ و استحکام و بهبود بخشیدن به هویت نیز از بایسته‌های زیست تمدنی است. حفاظت، استحکام و بهبود بخشیدن به هویت ملی، می‌طلبد که همواره رشته تاریخ را متناسب با نیازها و اقتضانات تمدنی‌مان بازآرایی کنیم و سیاستی متناسب با تحولات تاریخی در مورد آن اعمال کنیم تا بتوانیم نه تنها به شناخت وقایع گذشته؛ بلکه به مدیریت و بهره‌مندی از تحولات آینده نیز پردازیم و



این جاست که برای رشته تاریخ، که غالباً گذشته‌نگر تلقی می‌شود، نیاز به حضور جدی‌تر در مسائل اکنون و آینده رخ می‌نماید.

حضور دانش تاریخ در مسائل اکنون و آینده بدین معناست که مورخان ضمن برخورداری از دلبستگی به شناخت گذشته (دغدغه نظری)، دلمشغول رقم خوردن آینده (دغدغه اخلاقی) نیز باشند. دانش تاریخ هنگامی می‌تواند این دو دغدغه را توأمان دنبال کند که در گام اول به اهمیت سهم و نقش تأثیرگذار خود در حفظ، تقویت و بهبود هویت ملی واقف باشد و در گام دوم، خود را متناسب با امکانات و آرمان‌های ملی بازآرایی کند. سیاست تاریخ متکفل تحقق این دو گام است.

## ۲-۶. انقلاب اسلامی و سیاست تاریخ

همه کسانی که به نوعی با دانش تاریخ سر و کار دارند، کم و بیش این احساس را دارند که نوعی ضعف و ناکارآمدی در بسیاری از شئون این رشته از عناوین رشته‌ها، گرایش‌ها، واحدها و سرفصل‌ها گرفته تا پایان‌نامه‌های تحصیلی و نشریات پژوهشی وجود دارد.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد با وجود ظرفیت‌های ارزشمندی که چه به لحاظ استعدادهای انسانی و چه به لحاظ امکانات سخت‌افزاری در این رشته وجود دارد، هنوز ظرفیت‌های تحقق‌نیافته بسیاری در این رشته مغفول مانده است. ریشه این ضعف و ناکارآمدی چیست؟

به گمان من به‌رغم تحولات شگرفی که در صحنه "عمل تاریخی" جامعه ایرانی در طی چهار دهه گذشته روی داده است، متناسب و فراخور آن، تحول متناظری در صحنه "علم تاریخ" ما ایرانیان به وقوع نپیوسته است. رخداد دوران‌ساز انقلاب اسلامی که طبق نظر بسیاری از کارشناسان چه به لحاظ وقوع و چه به لحاظ پیامدها، تحولی شگرف در مناسبات داخلی و خارجی جامعه ایرانی پدید آورد تا آن اندازه از اهمیت برخوردار است که برخی ناظران بین‌المللی آن را به عنوان سرفصل جدیدی - نه فقط در تاریخ ایران و یا حتی منطقه، بلکه حتی - در تاریخ جهان ارزیابی می‌کنند.<sup>۲</sup> من اگر بخواهم با

۱. و البته این ضعف و ناکارآمدی اختصاص به رشته تاریخ هم ندارد.

۲. برای نمونه: نیل مک گرگور مدیر موزه بریتانیا در مطلبی که تحت عنوان "Belief is back: why the world is putting its faith in religion" به تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۱۸ در وب سایت روزنامه گاردین منتشر شده است چنین می‌نویسد: «ایمان بازگشته است. در سراسر جهان، دین بار دیگر کانون سیاست شده است... اگر مجبور باشیم یک نقطه اوج انتخاب کنیم، لحظه خاصی که این تغییر تبلور یافت آن نقطه احتمالاً انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ خواهد بود. این انقلاب که جهان سکولار را شوکه کرد، زمانی که اتفاق افتاد، علیه جریان تاریخ بود؛ اما حالا به نظر می‌رسد منادی تحولات تاریخ شده است». این مطلب با ترجمه میلاد اعظمی در تاریخ

تمرکز بر خود واژه تاریخ این تحول را تعبیر و تفسیر کنم فقط به همین جمله کوتاه بسنده می‌کنم که: انقلاب اسلامی و دگرگونی‌های ناشی از آن، یکبار دیگر ایران را به متن تاریخ جهان بازگردانده است. روند قهقروایی تاریخ ایران طی چند سده گذشته به نحوی رقم خورده بود که می‌توان گفت ایران که طی اعصار و قرون متمادی در صدر و یا حداقل در متن تحولات تاریخی جهان جای داشت، به تدریج از متن به حاشیه تاریخ رانده شد و به ویژه آنچنان مورد تحقیر قرار گرفت که در دو قرن اخیر جز حاشیه‌نشینی و نظاره‌گری، مقام و موقعیت دیگری برای آن متصور نبود. این رویداد انقلاب اسلامی بود که بار دیگر این فرصت تاریخی را برای ما فراهم آورد که فراخور آرمان‌ها و امکانات و استعداد‌های خود و با محوریت شعار استقلال و آزادی به مشارکت و مساهمت گسترده در صحنه جهانی "عمل تاریخی" بازگردیم و منادی تحولات آینده تاریخ گردیم.

چنین فرصت‌هایی ندرتاً در تاریخ جوامع روی می‌دهند. بدیهی است همچنان‌که شأن و موقعیت حاشیه‌نشینی در تاریخ موجبات حقارت و عقب‌ماندگی را رقم می‌زند، بازگشت به متن تاریخ نیز رسالت‌ها و مسئولیت‌های جدیدی فراروی ما می‌نهد. در آنچه به این مقاله مربوط است بازنگری و تحول در رشته تاریخ و روزآمد کردن آن به فراخور تحولات عظیمی که در صحنه عمل تاریخی ما روی داده است، یک ضرورت تلقی می‌شود. از آنجایی که "عمل تاریخی" و "علم تاریخ" همواره در دادوستد با یکدیگرند و از همدیگر الهام می‌گیرند، شایسته است با بذل توجه به علل و عواملی که موجبات رستاخیز عمل تاریخی ما را فراهم آورده‌اند، تلاش شود جهت ایجاد تحول در علم تاریخ نیز از همان علل و عوامل بهره‌گیری شود. سیاست تاریخ‌ناظر به همین تلاش است و ثمره آن تحول در علم تاریخ خواهد بود. به نظر می‌رسد آنچه توانست تحول دوران‌ساز انقلاب اسلامی را ایجاد کرده و استمرار بخشد، «اراده عمومی و جمعی» ملتی بود که با بهره‌گیری از ایمان دینی به دنبال تحقق آرمان‌هایش بود.

اراده عمومی و عمومی، اصطلاحی است که هرچند محققان علوم اجتماعی برای افاده مقاصد مطالعاتی خود کم و بیش از آن بهره می‌گیرند؛ اما تحقق عملی آن در تاریخ بشر ندرتاً روی می‌دهد. مردم ایران در طی انقلاب اسلامی و دهه‌های پس از آن، از این امتیاز تاریخی برخوردار شده‌اند که یکی

از نادرترین مصادیق تحقق اراده جمعی را به صحنه عمل تاریخی بیاورند.<sup>۱</sup> این اراده جمعی در پی اعاده هویت دینی و تاریخی خود و به دنبال بازگشت از حاشیه به متن تاریخ از رهگذر تحقق استقلال و آزادی خود بود. اگر اراده جمعی را تعبیر نوینی معادل اصطلاح ابن خلدونی "عصیت" بدانیم، باید گفت ما در آستانه یک خیز تمدنی هستیم و تمامی شئون زیست اجتماعی ما و از جمله رشته تاریخ باید متناسب با این وضعیت جدید بازآرایی شود.

سیاست تاریخ نیز تدارک دیدن نوعی اراده جمعی برای ایجاد تحول در رشته تاریخ را در دستور کار خود قرار می‌دهد تا دانش تاریخی ما را از آنچنان توانمندی‌هایی برخوردار سازد که بتواند نه تنها پایه‌های شرایط و اقتضائاتی که عمل تاریخی ما موجب آن گشته است کارآمد گردد، بلکه جهت تسهیل روند آینده و افق‌گشایی در برابر ملت ایران انجام وظیفه نماید.

## ۷-۲. اصول سیاست تاریخ؛ استقلال و آزادی

رشته تاریخی که گروه‌های تاریخ در دانشگاه‌های ما میراث‌دار آن هستند، با وجود دستاوردهای قابل اعتنایی که در یک قرن گذشته در جهت تقویت گفت‌وگو ملت‌سازی به همراه داشته است، اکنون دچار عارضه فرتوتی و ناکارآمدی است. این رشته مبتنی بر نوعی سیاست تاریخ بوده است که سیاست‌گذار-مورخان عصر پهلوی بنا بر ضرورت ترویج آن چه می‌توان آن را "گفت‌وگو ملت‌سازی" نام نهاد، آن را تدارک دیده و به اجرا گذاشتند و گرچه می‌توان آن را نسبت به دوران خودش نوعی تحول در علم تاریخ ایرانیان به شمار آورد؛ اما اقتضائات موقعیت حاشیه‌نشینی در تاریخ هم کم و بیش در تار و پود این سیاست تاریخ تنیده شده است. وابستگی شدید به "تاریخ‌نگری اروپامحور" در تدوین واحدها و سرفصل‌ها و تقلید محافظه‌کارانه در "روش تحقیق واقع‌گرا و اثباتی"، از اقتضائات موقعیت حاشیه‌نشینی تاریخی ما بود که رشته تاریخ محصول آن سیاست تاریخ را دچار عدم استقلال در نگرش تاریخی و

۱. یکی از ناظران غربی که در روزهای اوج‌گیری اعتراضات مردمی در سال ۱۳۵۷ فرصت آن را داشته است تا از نزدیک وقایع ایران را نظاره‌گر باشد، در یک ارزیابی جامعه‌شناختی این گونه راجع به اراده جمعی ایرانیان نظر می‌دهد: «یکی از چیزهای سرشت‌نمای این رویداد انقلابی این واقعیت است که این رویداد انقلابی اراده‌ای مطلقاً جمعی را نمایان می‌کند و کمتر مردمی در تاریخ چنین فرصت و اقبالی را داشته‌اند. اراده جمعی اسطوره‌ای سیاسی است که حقوق‌دانان یا فیلسوفان تلاش می‌کنند به کمک آن نهادها و غیره را تحلیل یا توجیه کنند، اراده جمعی یک ابزار نظری است: "اراده جمعی" را هرگز کسی ندیده است و خود من فکر می‌کردم که اراده جمعی مثل خدا یا روح است و هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود. ... اما ما در تهران و در سرتاسر ایران با اراده جمعی یک ملت برخورد کرده‌ایم و خوب باید به آن احترام بگذاریم» (فوکو، ۱۳۸۶: ۵۷).

اسارت در روش تحقیق تاریخی کرد. این علم تاریخ هر چند برای دوران حاشیه‌نشینی تاریخی ما ناگزیر و شاید حتی متناسب بوده باشد؛ اما به هیچ روی تحمل و ظرفیت بر دوش کشیدن رسالت‌ها و مسئولیت‌های دوران حضور ما در متن تاریخ جهان را ندارد.

به همان میزان که واقعیت تاریخی ما در دوران حاشیه‌نشینی صرفاً در ذیل و در حاشیه تاریخ تمدن اروپا مورد توجه قرار می‌گرفت - و حتی هنگامی که راجع به ادوار مقدم بر حاشیه‌نشینی تاریخی خود مطالعه می‌کردیم این نسبت و تناسب ما با تاریخ غرب بود که به نگرش تاریخی ما مفهوم می‌بخشید - اکنون و در دورانی که روند بازگشت ما به متن تاریخ آغاز شده است، نگرش تاریخی ما باید به گونه‌ای بازآرایی شود که جوهره استقلال در آن وضوح و تبلور بیشتری پیدا کند.

در باب روشی که در مطالعات تاریخی خود بدان مقید بوده‌ایم - و غالباً هنوز نیز هستیم - باید گفت عملاً نوعی اسارت روش‌شناختی، مطالعات تاریخی ما را مقید می‌کرده است.<sup>۱</sup> روش مطالعه تاریخ در هر فرهنگی، ارتباطی وثیق با مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن فرهنگ دارد و بدیهی است جامعه‌ای که برای خود هویت مستقلی قائل است، نمی‌تواند و نمی‌باید این یوغ اسارت را بر ذهن و فکر خود تحمیل کند. برخوردار از آزادی آزمودن روش‌های جدید در مطالعات تاریخی منوط به زدودن آن دسته از موانع معرفتی است که اجازه نمی‌دهد به ظرفیت‌های فرهنگی و تجارب تاریخی خودمان توجه نمائیم. اگر در دوران حاشیه‌نشینی تاریخ و سیاست تاریخ منبعث از آن چاره‌ای جز پذیرش آن اسارت روش‌شناختی نبوده است، اکنون و در دوران بازگشت به متن تاریخ، بازنگری در روش‌شناسی تاریخی ما با عنایت به تجدید و تقویت هویت ملی‌مان از ضروریات است و این یعنی ضرورت درافکندن سیاست تاریخ نوینی متناسب با شرایط تاریخی کنونی ما.

### ۳. نتیجه‌گیری

ما برای استفاده مؤثر از دانش تاریخ، نیازمند شناخت وضع تاریخی خودمان هستیم و برای شناخت وضع تاریخی خودمان هم نیازمند استفاده مؤثر از دانش تاریخ هستیم. سیاست تاریخ یعنی راهی برای تأمین همزمان این دو نیاز. این یک واقعیت تاریخی است که انقلاب اسلامی، ایران را به متن تاریخ جهان بازگردانده است و مسئولیت‌ها و فرصت‌های جدیدی برای ارتقاء و اعتلای زیست تمدنی ما

۱. برای بحثی مفید در زمینه اسارت روش‌شناختی در مطالعات علوم انسانی ر.ک: اسمیت، لیندا توهوای (۱۳۹۴): استعمارزدایی از روش، ترجمه احمد نادری و الهام اکبری تهران. ترجمان علوم انسانی.

فراهم آورده است. این موقعیت برای دانش تاریخ به عنوان یک رشته دانشگاهی نیز معنایی جز ضرورت دگردیسی و تحوّل به همراه ندارد. اما ما (کارورزان رشته تاریخ) هنوز در ذیل سیاست تاریخ مبتنی بر گفتمان ملت‌سازی که قریب یک قرن از رواج و تداول آن می‌گذرد رشته تاریخ را تعریف و در همان حال و هوا تنفس می‌کنیم و حال آن‌که مدت‌هاست تاریخ مصرف آن سیاست تاریخ سپری شده است. وضعیت نامطلوبی که از آن رنج می‌بریم و در تدریس و پژوهش تاریخ در دانشگاه‌های خود با آن مواجهیم ناشی از همین امر است. پای‌بندی و یا اسارت در سیاست تاریخی که تاریخ مصرف آن گذشته است، معنایی جز عدم درک واقعیات تاریخی ندارد. عدم برخورداری از درک تاریخی اگر برای دیگران نقص عمده‌ای نباشد، برای کارورزان تاریخ از بزرگ‌ترین عیوب به‌شمار می‌آید. استادان و دانشوران تاریخ باید تلقی ساده‌انگارانه از رشته تاریخ، که این رشته را به سان امری برکنار و منعزل از تحولات حال و آینده در نظر آنان جلوه‌گر می‌سازد، رها سازند و به‌لوازم اجتناب‌ناپذیر این تلقی صائب که «همه تاریخ، تاریخ معاصر است»<sup>۱</sup> بیش از پیش بیندیشند.

گذار از سیاست تاریخی مبتنی بر "گفتمان ملت‌سازی" به سیاست تاریخی مبتنی بر "گفتمان تمدن‌سازی"، ضرورت انکارناپذیر زمانه ماست. این امر اقتضای آن دارد که رشته تاریخ چشم‌اندازها و ظرفیت‌های خود را گسترش بیشتری ببخشد. ما اکنون باید موضوعات و اولویت‌های مطالعات تاریخی‌مان را در تمامی جهان و در تناسب آن با فرصت‌ها و موقعیت‌هایی که برای زیست تمدنی‌مان فراهم می‌آورد دنبال کنیم. این مقاله صرفاً در صدد درانداختن بحث سیاست تاریخ بود. تلاش برای ارائه الگویی عملیاتی از سیاست تاریخ مبتنی بر واقعیت‌های کنونی ما نیازمند مجال دیگری است که امیدوارم فرصت آن فراهم گردد.

## منابع

- افلاطون (۱۳۶۸). جمهور. ترجمه فؤاد روحانی، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی.
- افلاطون (۱۳۶۶). دوره کامل آثار افلاطون. ترجمه محمدحسن لطفی، [تهران]، خوارزمی.
- بارو، جان (۱۳۹۹): تاریخ تاریخ‌ها. ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- اندرسون، پری (۱۳۹۷). فرمان و دیوان؛ سیاست خارجی آمریکا و نظریه‌پردازان آن. مترجم شاپور اعتماد، تهران، فرهنگ معاصر.

۱. این سخن از مورخ ایتالیایی، بندتو کروچه Benedetto Croce (۱۸۶۶-۱۹۵۲) نقل شده است که: هر تاریخ راستین، تاریخ معاصر است (ر.ک: هیوز، ۱۳۶۹: ۱۸۶).

بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۶۱). تاریخ بیهقی. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران، مروی. چامسکی، نوام (۱۳۹۳). طرحی برای آینده. اشغالگری‌ها، دخالت‌ها، امپراتوری و پایداری. ترجمه هانا ناصرزاده، تهران، ققنوس.

خیل، پیتر (۱۳۷۲). استفاده و سوء استفاده از تاریخ. ترجمه حسن کامشاد، تهران، علمی و فرهنگی. دورانت، ویلیام (۱۳۹۷). قهرمانان تاریخ. ترجمه زرین فنائیان، تهران، کتاب پارسه. فوکو، میشل (۱۳۸۶). ایران روح یک جهان بی روح و ۹ گفتگوی دیگر. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی.

کالینگ‌وود، ار. جی (۱۳۹۰). اصول تاریخ. ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران، نی. میناگ، کنت (۱۳۸۶). سیاست. ترجمه بهمن دارالشفائی، تهران، ماهی. هیوز، ه. استوارت (۱۳۶۹). آگاهی و جامعه. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، علمی و فرهنگی.